

نگاهی کوتاه از زمستان ۵۷ تا کشتار تابستان ۶۷

احمد موسوی

از نخستین روزهای پس از قیام ۲۲ بهمن ۵۷ که جمهوری اسلامی به رهبری خمینی سلطه-ی ارتجاعی خود را تحت لوای قوانین اسلام بر پهنه‌ی ایران گسترانید، تا به امروز مردم ایران شاهد بیکاری، آوارگی، فحشاء، جنگ، زندان، شکنجه، سرکوب، کشتار و صدها جنایت و فاجعه‌ی دیگر بوده‌اند. در این سالها هر آنچه نشانی از زیبایی، روشنی، نشاط، شادمانی و سرور داشت مورد یورش لجام‌گسیخته‌ی عوامل سرکوب‌گر جمهوری اسلامی ایران قرار گرفت. فضای سنگین رعب و وحشت، در همه‌ی این سالها بر فراز سر مردم سایه افکند، تا لبخند را از لبانشان بزاید و عشق را در وجودشان به تباهی بکشاند. در این سالها مردم ایران بویژه کارگران و زحمتکشان، رنج‌های بی‌شماری را بر دوش کشیده‌اند و گرده‌هایشان در زیر شلاق بی‌عدالتی و ستم جمهوری اسلامی هر روز زخم عمیق‌تری برداشته است. در این سالها کمتر خانهای از یورش سرکوبگران رژیم در امان بوده است و کمتر کسی است که زخم تباهی جمهوری اسلامی را بر شانهای خود نداشته باشد. در سوی دیگر این سالهای جهل و تباهی، تلاش و مبارزه‌ی نیروهای انقلابی در کنار کارگران، زحمتکشان و دیگر قشرهای مردم ایران جلوه‌های ماندگاری از ایستادگی و مقاومت را به همراه داشته است. حاصل این ایستادگی و مقاومت در مقابل جنون سرکوب و کشتارهای جمهوری اسلامی ایران تاکنون بر جای ماندن ده‌ها هزارانسان جانباخته و صدها هزار انسان‌های زندان رفته، شکنجه شده و تبعیدی می‌باشد.

اینک در میانه‌ی تابستان ۸۵ هستیم. هجده سال از کشتار هزاران زندانی سیاسی در تابستان ۶۷ می‌گذرد. با یاد ماندگار این عزیزان جانباخته و هزاران عزیز جانباخته‌ی دهه شصت می‌خواهم نگاهی کوتاه به روند سرکوب و کشتارهای جمهوری اسلامی ایران از آغاز تا قتل‌عام تابستان ۶۷ داشته باشم. این نوشته می‌تواند فقط بیانگر بخش کوچکی از سرکوب و جنایت‌های جمهوری اسلامی ایران در این سالهای جنون و تباهی باشد. تنها سرفصل-هایی از ترور، شکنجه و کشتار که من در دفتر و حافظه‌ام به یاد داشته‌ام. و نیز می‌تواند بیان بخشی از احساس و اندیشه‌ام در این سالهای وحشت و مرگ باشد.

با یادمان همه‌ی انسان‌هایی که در این سالها برای پاسداشت حرمت و آزادی انسان تلاش کرده‌اند و می‌کنند، مبارزه کرده‌اند و می‌کنند و در این میانه جان باخته‌اند، رنج کشیده‌اند، تبعید شده‌اند، فشار سالهای زندان و شکنجه را بر دوش کشیده‌اند؛ به ایران می‌اندیشم. به بیش از بیست و پنج سال سرکوب، ترور، شکنجه، اعدام و محروم شدن ملتی از لبخند و شادمانی. به آنچه در این سالهای حاکمیت جمهوری اسلامی بر مردم ایران گذشته است. دفترم را گشوده‌ام و با کمک گرفتن از دفتر و حافظه‌ام رد پاهای جنایت این سالهای سرکوب و شکنجه و کشتار را دنبال می‌کنم:

بر کشورم چه می‌رود
اینک سیاه و سرد
اینک ز زخم و درد.
گویا هنوز سیاهی شب
تداوم خویش را آواز می‌دهد
گویا بهار
رویش خویش را از یاد برده است
هیئات!
که این گونه تند و تیز
از یاد می‌روند آله‌های سرخ.

این نخستین احساس تلخ و دل‌نگرانی من از استقرار حاکمیت جمهوری اسلامی ایران است که در ششم اردیبهشت پنجاه و هشت در دفتر شعرم نگاشته شده است. نمی‌دانم در ارتباط با کدام حادثه این احساس را پیدا کرده‌ام. شاید بر گرفته از یورش اول جمهوری اسلامی ایران

به گنبد و ترکمن صحرا باشد. حمله برای باز پسگیری و نابودی دست‌آوردهای شوراهای سراسری خلق ترکمن.

آنچه مهم است، شروع سرکوب، ترور و کشتار مردم و مبارزین ایران توسط جمهوری اسلامی است که بندهای دیگر شعر به روشنی این حقیقت را آشکار می‌سازد:

بر کشورم چه می‌رود
که این گونه بی‌دریغ
در گوشه‌های شهر
گل‌های سرخ رویده می‌شوند
با هر طپش
با هر ندا
یک لاله‌ی دگر
بر جمع لاله‌گان افزوده می‌شود
هر گوشه خون
هر گوشه درد
**ترسم که باز پرنده اسیر
پرها شکسته شود.**

در دفترم پیش می‌روم. با دیدن شعر "ونداد" نگاهم به دفتر خیره می‌ماند. ترور "ونداد ایمانی" توسط جمهوری اسلامی در نیمه‌ی اول مرداد پنجاه و هشت که هنوز چند ماهی از حاکمیت جمهوری اسلامی نگذشته بود، را می‌توان آغاز فاجعه‌ای دانست که تا به امروز در شکل‌های مختلف ترور و سرکوب، خود را در داخل و خارج کشور به نمایش گذاشته است. در چهاردهم مرداد ماه پنجاه و هشت با یاد رفیق "ونداد ایمانی" اینگونه آغاز کرده‌ام:

در فصل شادی باغ
وقتی که گل شکوفه می‌زند
از بوسه‌های آفتاب.
رویدن شقایق سرخ
تصویر روشن آزادیت
اما
شکفتن "ونداد"
به رنگ شقایق
در خونابه‌های خود
آغاز فاجعه است.

بیست و هشتم مرداد ماه پنجاه و هشت فرمان خمینی برای یورش و سرکوب مردم کردستان صادر شد. اعزام ارتش و نیروهای سپاه پاسداران از هر سوی برای سرکوبی مردم به سوی کردستان آغاز می‌شود. بنی‌صدر رییس جمهور وقت جمهوری اسلامی همانند ژنرال‌های چهارستاره اعلام کرد تا پایان سرکوبی مردم کردستان، پوتین‌هایش را از پا بیرون نخواهد آورد. ابرهای وحشت و ترور در سراسر آسمان ایران به تلاطم و جنبش درآمدند. مراسم بزرگداشت رفیق "احمد زبیرم" به دلیل فضای وحشت و سرکوب حاکم برشهرانزلی در روز بیست و هشتم مرداد لغو گردید و با حضور تعدادی از دوستداران او مراسم یادبود کوچکی در خانه‌ی مادر رفیق زبیرم برگزار شد.

شهریور، ماه کشتار و به خون کشیده شدن مردم کردستان است. در دوازدهم شهریور سرکوب و رنج توده‌ها را اینگونه به تصویر کشیده‌ام:

داغ هزار رنج
عمق هزار فاجعه اینک
تکرار می‌شود
اینگونه تیره‌گی
راهوار شب توده‌ها

هرگز نبوده است
و اینگونه ژاله‌ها
در شقاوت عصر گرسنگی
از برکه‌های سرخ
جاری نبوده اند.
این توده را زخم عمیق دشنه و زنجیر
گسترده‌تر ز وسعت شب
تا عمق انفجار
به یغما گرفته است.

در شهریور ماه ۵۸ دست خمینی از آستین نماینده‌ی کشتار و جنایتش خلخال بیرون می‌آید و رزمندگان کرد، گروه گروه به جوخه‌ی اعدام سپرده می‌شوند. آن‌روزها تصویری از صحنه‌ی جوخه‌ی اعدام رزمندگان کردستان توسط خلخال، عمق جنایت جمهوری اسلامی را در کردستان به نمایش می‌گذاشت. در طول حاکمیت جمهوری اسلامی دو تصویر از چنان عمق و تاثیر گذاری برخوردار بوده اند که به سرعت به صورت پوستر مرزهای ایران را در نور دیدند و در سطحی جهانی جنایت جمهوری اسلامی ایران را در معرض دید جهانیان به نمایش گذاشتند. عکس و تصویر دوم را که دیر زمانی از آن نگذشته هنوز می‌توان بر صفحه بسیاری از نشریات و سایت‌های مختلف اپوزیسیون در تبعید مشاهده کرد. تصویر پر صلابت **احمد باطبی** در قیام دانشجویی تیر ماه ۷۸ با رویانی بسته برپیشانی و موهای بلندش، که پیراهن خونین یکی از دانشجویان را در میانه دستانش بر آفراشته است. اما عکس و تصویر اول مربوط به لشکر کشتی جمهوری اسلامی در تابستان ۵۸ به کردستان و اعدام مبارزین کرد توسط خلخال نماینده تام‌الاختیار خمینی بوده است. در این عکس رفیق یوسف همراه با نه رزمنده‌ی کرد با چشمان بسته در مقابل جوخه اعدام به صف ایستاده بودند. نفر یازدهم احسن ناهید زخمی و قادر به ایستادن نبود. او در حالی که جلوی صف رزمندگان، بر روی برانکات دراز کشیده بود همراه با دیگران به رگبار گلوله بسته شد.

در تاریخ دوازدهم مهر ماه پنجاه و هشت به یاد رفیق یوسف و دیگر رزمندگان جانباخته‌ی کردستان، صفحه‌ی دیگری از دفتر شعرم اینگونه آغاز می‌شود:

بعد از شبی بلند
که روزن خورشید
از سرزمین شرق به در آمد
نویا و گان ستم
با پنجه‌های نشسته به خون
بر نماز شقاوت ایستاده‌اند.
پرنده‌گان سپید
پرنده‌گان مهاجر
اینک به نغمه‌های بلند
ترانه‌ی خون را
در سرزمین تشنه‌ی من
آواز می‌دهند.

کردستان زخمی، کردستان اسیر گلوله و راکت و خمپاره در نبردی نابرابر می‌سوخت که مردم انزلی در کنار ساحل خزر در روزهای ۲۳ و ۲۴ مهرماه به خاک و خون کشیده شدند. در پی تحصن صیادان در مقابل شیلات انزلی و کشته شدن یکی از صیادان توسط پاسداران رژیم، مردم شهر در یک قیام عمومی به دفاع از صیادان زحمتکش برخاستند. در این قیام دو روزه شعار "انزلی، کردستان پیوندتان مبارک" فضای شهر را به همبستگی یکپارچه با مردم کردستان بدل ساخته بود.

در تاریخ بیست و پنجم مهرماه در دفتر شعرم به یادمان صیادان جانباخته‌ی انزلی می‌خوانیم:

خزر به جوش
خزر به طعمه بکش

که این دیو سیرتان
- نسناسان انقلاب-
حتا
بر قامت بلند رنج
شلیک کرده‌اند
و اینک ماهیان خزر
در خون شناورند.

شانزدهم آذرماه ۵۸ روز دانشجو فرا می رسد. نخستین مراسم بزرگداشت دانشجویان جانباخته‌ی شانزده آذر ۳۲، شریعت رضوی، بزرگ‌نیا و قندچی در اغلب شهرهای دانشگاهی ایران همزمان با کشتار و سرکوب مردم آذربایجان، مورد حمله و یورش نیروهای چماق‌دار حزب-اللهی زیر پوشش حمایت پاسداران قرار گرفت. سازماندهی و بسیج نیروهای سرکوبگر رژیم و حملات رو به گسترش آن‌ها به محیط‌های دانشگاهی و تجمع‌های دموکراتیک دانشجویان نشان از عمق جهالت و تاریک‌اندیشی جمهوری اسلامی ایران داشت. که از همان روزهای آغاز، تلاش مستمر خود را برای سرکوبی دانشجویان مبارز و پیشگام در پیش گرفت.

در بهمن ۵۸ خود را میان گندمزارهای خونین ترکمن‌صحرا می‌بینم. محاصره شده در دایره‌ی یورش مسلسل‌ها و تانک‌های جمهوری اسلامی ایران برای کشتار مردمی که "شورا" را بر پا داشته‌اند تا حاصل رنج و کشت خود را به تساوی تقسیم کنند. خود را میان خیابان‌های مانده در زیر چرخ‌دنده‌های تانک‌ها و یورش پاسداران مسلسل به دست می‌بینم. خود را در کوچه-های تنهایی گنبد و ترکمن‌صحرا همراه با مادرانی که برای دختران "شورایی" خود لالایی می-خوانند. کشتار مردم و دهقانان گنبد، ربودن و ترور رهبران شوراهای ترکمن‌صحرا توماج، مختوم، واحدی و جرجانی را می‌توان یکی از ننگین‌ترین جنایت‌های تاریخ بیست و پنج ساله‌ی حاکمیت جمهوری اسلامی بر شمرد. جنایتی که مستقیماً با دست‌های محسن رضایی و محسن رفیق‌دوست صورت گرفت. یاد کشتار و ترور جنایت‌کارانه‌ی توماج، مختوم، واحدی و جرجانی همیشه بغض را در گلویم می‌نشانند. امروز نیز می‌خواهم همانند تاریخ هفتم اسفند ماه ۵۸ آواز در دهم:

ترکمن!
سرزمین سوگوار
دشت خونین
داغدار
فرزندان خونینت را در آغوش بکش
اما
جامه‌ی سیاه میپوش.

ترکمن!
سرزمین سوگوار
دشت خونین
داغدار
بذر کین را به پاش
بر پهن دشت این فلات
و سبز و جاودانه نگه‌دار
خوشه‌های خشم را
بر خاک زخمی میهن ما.

هنوز زخم کشتار مردم گنبد و ترکمن‌صحرا همراه با ترور رهبران شوراهای دهقانانشان التیام نیافته بود که فرمان یورش به دانشگاه‌های سراسر ایران توسط خمینی و بنی‌صدر با همراهی شورای انقلاب فرهنگی صادر می‌گردد. روز دوم اردیبهشت ماه ۵۹ دانشگاه‌های سراسر کشور مورد هجوم وحشیانه‌ی نیروهای سرکوبگر حزب‌اللهی زیر پوشش سپاه پاسداران آغاز می‌شود. زنجیر، چاقو، قمه و چماق همراه با هلهله‌های هیستریک و مستانه‌ی دسته‌های سرکوبگر حزب‌الله و پاسداران به رهبری هادی غفاری‌ها، فخرالدین حجازی‌ها و دیگر چماق بدست‌های رژیم، فضای دانشگاه‌ها را می‌شکافت و بر سر و جان دانشجویان مبارز و پیشگام

فرود می‌آمد. کشتار و زخمی شدن بسیاری از دانشجویان در دانشگاه‌های سراسر کشور از جمله: تهران، اهواز، گیلان، تبریز، اصفهان، مازندران، مشهد و ... حاصل فرمان انقلاب فرهنگی خمینی بود. فجیع‌ترین جنایت و کشتار دانشجویان، در دانشگاه اهواز رخ داد. به فرمان "جمی" امام جمعه و نماینده‌ی خمینی در آبادان، پس از کشتار دانشجویان مبارز پیکر خونین‌شان را در رودخانه‌ی کارون انداخته بودند. رفقا و دانشجویان هم‌رزم را در دانشکده‌ی کشاورزی ساری برابر چشمم با زنجیر و قمه به خاک و خون کشیدند. رفیق زخمیم به پشت افتاده بود و عوامل سرکوب رژیم، جفت پا روی شکم او فرود می‌آمدند. غروب وقتی توانستم به دیدار زخمی‌ها به بیمارستان بروم رفیق هم‌رزم جنوبیم در دنیای بی‌هوشی خود هنوز سرود می‌خواند: زنده بود خلق کرد مرگش مباد پرچم سرخش بود تکیه گاه خلق. پس از دو ساعت ماندن در کنار یاران زخمیم با بغضی فروخورده از بیمارستان خارج شدم تا در درونم نهیب بر کشم:

هان! شماپیان حرفتان نیرنگ
فکرتان هر دم تمام خلق را تحمیق
روحتان آکنده از تزویر.
هان! شماپیان وارث ظلمتگه شاهان.
در دیار سرخ ما تا کی
چکمه‌تان خونین خواهد بود؟
تا به کی
در گوشه‌های سرزمین بابک و مزدک
با بسیج جهل‌تان هر روز
چشمه‌های خون شود جاری؟

این احساس شامگاهی من در روز دوم اردیبهشت پس از دیدار با یارانم از بیمارستان بود. فردای آنروز خبرهای یورش و کشتار دانشجویان از سراسر دانشگاه‌های ایران به گوش رسید. فاجعه بر سراسر ایران پنجه افکنده بود. روز پنجم اردیبهشت بغض در میانه‌ی دفترم شکست:

آه ایران!
قلب گرمت را که چون شقایق وحشی بود
در فصل روبش خاک
در فصل آواز پرندگان
چه وحشیانه پریز کردند.
تا کشتی جهالت خود را
از دریای خون
به ساحل جنون بکشانند.

آه ایران!
ایران!
از کدامین نقطه بگویم
که زخم‌های کهنه‌ی تو سر باز نکند
و سیل خون دامن نگسترده.
از خزر تا خلیج
از کردستان پر طپش تا سرزمین شوراها
از تبریز قهرمان تا تهران خونین
از سرزمین نفت تا دیار "کوچک‌خان"
آه ایران!

ایران!
تاریخ هرگز بر تو
اینسان گذشته بود؟

و بدین سان پس از یورش و سرکوبی دانشجویان مبارز و پیکارجو، دانشگاه‌های سراسر کشور که یکی از موثرترین سنگرهای مقاومت و ایستادگی در مقابل هجوم همه جانبه‌ی سرکوب و اختناق رژیم جمهوری اسلامی ایران بود برای دو سال بسته و تعطیل گردیدند. از این تاریخ به بعد حمله و یورش رژیم به دست‌آوردهای انقلاب و قیام بهمن شتاب تندتری گرفت.

سرکوب، اختناق و حمله به اجتماعات و تشکل‌های کارگری در کارخانه‌ها و اجتماعات سیاسی و دمکراتیک در سراسر ایران آنچنان سیستماتیک و همه‌جانبه صورت گرفت که دیگر برپایی متینگ‌ها، سخنرانی‌ها و مراسم‌های سیاسی و دموکراتیک ناممکن شد. دستگیری اعضاء و کادرهای سازمان‌های مبارز و انقلابی به بهانه‌های مختلف، به صورت پراکنده اینجا و آنجا آغاز گردید. رژیم با تمام نیرو در مقابل هر حرکت آزادی‌خواهانه و ندای عدالت‌جویانه ایستاد و با تکیه بر نیروهای سرکوبگر حزب‌الله، بسیج، سپاه و اطلاعات، سلطه‌ی ارتجایی و قرون وسطایی خود را بر تمامی ابعاد جامعه گسترانید.

در چهاردهم اسفند ماه ۵۹ حمله‌ی گسترده و سرکوبگرانه‌ی چماق بدستان حزب‌الله و بسیج تحت پوشش پاسداران مسلح به اجتماع مجاهدین در دانشگاه تهران امید هر گونه برپایی اجتماعات سیاسی را به تباهی کشانید.

افشای برنامه‌ی مدون و زمانبندی شده‌ی جمهوری اسلامی در خرداد ماه ۶۰ برای سرکوب، دستگیری و نابودی سازمان‌ها و نیروهای انقلابی در نشریه‌ی "کار" سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران (اقلیت) نشان از عزم جمهوری اسلامی برای کشتار نیروهای سیاسی مبارز و به زنجیر کشیدن مردم ایران داشت تا تمامی دست‌آوردهای انقلابی مردم و قیام ۲۲ بهمن را به سلاخی بکشد.

تظاهرات و حرکت مسلحانه‌ی سازمان مجاهدین خلق در روز سی خرداد ۶۰ بهانه‌ای شد تا رژیم جمهوری اسلامی به دور از تمامی معیارهای اولیه‌ی انسانی و حقوق بشری، سرکوب و کشتار لجام‌گسیخته‌ی خود را در تمامی شهرها، روستاها و آبادی‌های ایران کامل کند. کاری که از فردای قیام بهمن ۵۷ آغاز و نطفه‌های اولیه‌ی آن نیز قبل از قیام به بهانه‌ی "وحدت کلمه" و زیر شعار "همه با هم" بسته شده بود. از همان روزهایی که تظاهرات مردمی بر علیه سلطنت و حکومت شاه شروع شده بود. از همان هنگامی که هواداران خمینی در تظاهرات ضد شاه با فشار و سرکوب و بکارگیری زنجیر و قمه، جلوی هر شعار مترقی و انقلابی را که در چهار چوب کادر تنگ شعارهای خمینی و اسلام نمی‌گنجید گرفتند. نطفه‌ی این همه سرکوب و کشتار از همان زمان بسته شده بود.

نخستین قربانیان حرکت مسلحانه‌ی سازمان مجاهدین خلق، اعضا و کادرهای سازمان‌های انقلابی بودند که از ماه‌ها قبل به بهانه‌های واهی توسط رژیم دستگیر و در زندان‌های جمهوری اسلامی به سر می‌بردند.

اعدام بدون محاکمه مبارزین و انقلابیون زندانی که تماما جزء کادرهای جنبش و زندانیان سیاسی زندان‌های شاه بودند، عمق جنایت و فاجعه را نشان می‌داد. اعلام اسامی اعدام شده‌گان در روز ۲۱ خرداد بیانگر شتاب و انتقام‌گیری لجام‌گسیخته‌ی رژیم از وضعیت پیش آمده در مقابل حرکت مسلحانه سازمان مجاهدین خلق بود. اسامی اولین گروه اعدام شدگان در اخبار ساعت دو بعد از ظهر در گروه پانزده نفره اعلام گردید. محمد رضا سعادت‌ی از اعضای برجسته سازمان مجاهدین خلق و زندانی سیاسی زمان شاه که از سال ۵۸ مجدداً در زندان جمهوری اسلامی بود، جزء نخستین گروه اعدام شدگان بود. چند ساعت بعد اسامی نه نفر دیگر اعلام گردید. در اخبار ساعت دوازده شب اسامی گروه سوم اعدام شدگان اعلام شد. نام سعید سلطانیور شاعر رزمنده و انقلابی ایران، زندانی سیاسی زمان شاه و از کادرهای برجسته سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران (اقلیت) که حدود دو ماه پیش در روز عروسی خود در سر سفره‌ی عقد دستگیر شده بود در لیست اعدام شدگان گروه سوم اعلام گردید. اعدام بدون محاکمه حدود چهل نفر از انقلابیون و کادرهای برجسته جنبش و اعلام اسامی آن‌ها از طریق رسانه‌های عمومی التهاب و شک سرگیجه‌آور همگانی را در تمامی پهنه‌ی کشور گسترانید. وحشت حاصل از این اعدام‌های گروهی که پس از التهاب و شک اولیه بر جان‌ها نشست، اولین هدف و پیام جمهوری اسلامی بود که نشان داد؛ هیچ آرمانی برایش مقدس‌تر از حفظ قدرت نیست.

بعد از انفجار دفتر حزب جمهوری اسلامی در هفتم تیرماه ۶۰ که منجر به کشته شده بهشتی و بیش از هفتاد نفر از کادرهای حزب جمهوری و نمایندگان مجلس شد دستگیری، اعدام، فشار و شکنجه چنان ابعادی به خود گرفت که به جز نیروهای حزب‌الله و افراد وابسته به رژیم، کل شهروندان جامعه در معرض خطر دستگیری و زندان قرار گرفته بودند. گسترش و

ایجاد زندان‌ها در تمامی شهرهای ایران گویای کثرت افراد دستگیر شده و زندانیان بود. در شهرستان‌های کوچک ساختمان‌های دولتی و مدارس به زندان تبدیل شدند. گستردگی اعدام‌ها و اعلام علنی اسامی اعدام‌شدگان از رسانه‌های عمومی کماکان جزء سیاست روز رژیم برای ایجاد رعب و وحشت در جامعه بود. اسامی اعدام‌شدگان در بعضی روزها به ۳۰۰ نفر هم می‌رسید.

جمهوری اسلامی به نسل‌کشی‌ای که به راه انداخته بود بسنده نکرد. به دنبال اعدام‌های گسترده، و دستگیری‌های گسترده‌تر، در زیر فشار و شکنجه‌های طاقت‌فرسای بازجویان، کشتادن زندانیان در مقابل دوربین‌ها و صفحه‌ی تلویزیون آغاز شد. سران رژیم با نشان دادن شوهای تلویزیونی از اعترافات زندانیان در کنار اعدام‌ها و حذف فیزیکی مبارزین، تلاش کردند آرمان‌ها و اندیشه‌های انقلابی آنان را نیز در درون جامعه به وهن تبلیغاتی خود آلوده سازند. سالهای ۶۰ تا ۶۳ کابوس دستگیری و زندان و شکنجه و مرگ نه فقط در درون زندان‌ها، که سراسر جامعه را در کام خود گرفته بود. تعداد شکنجه و اعدام‌شدگان آنچنان گسترده و فاجعه‌بار بود که جنایت هیچ دوره‌ای از حیات ۲۸ ساله‌ی جمهوری اسلامی با آن قابل قیاس نیست. در این دوره تمامی اعضا و کادرهای سازمان‌های مبارز و انقلابی که دستگیر شده بودند در زیر شکنجه‌های مرگ‌آور قرار گرفتند. و آنگاه همگی به جز تعدادی انگشت‌شمار به جوخه‌ی اعدام سپرده شدند. تعداد زیادی از آنان نیز در زیر شکنجه‌های مداوم و قرون وسطایی بازجویان رژیم جمهوری اسلامی جان باختند.

آ.....ه

چه درد غریبست

وقتی غریو دردناک هم‌رزم و همسفر

در پیچش حرکت تک ضربه‌های

سنگین شلاق شکنجه‌گران

در سکوت شبانه می پیچد.

آ.....ه

چه درد غریبست

وقتی سکوت با مرگ همسفر

در زیر تازیانه می شکند.

در این سال‌ها، شکنجه و مرگ فقط در ایام دستگیری و بازجویی نبود که زندانی را تهدید می‌کرد. سایه‌ی لاشخوره‌های شکنجه و مرگ حتا بعد از گرفتن حکم محکومیت زندان نیز، بر فراز سر زندانیان پرواز میکرد و لحظه‌ای آرامشان نمی‌گذاشت. دوران قیامت و تابوت یکی از مخوفترین شکنجه‌های روحی و جسمانی زندانیان بوده است. قیامتی که زنان و مردان زندانی را برای ماه‌های متوالی با چشم‌بند در این تابوت‌ها می‌نشاندند. زندانیان نشسته در تابوت از ساعت ۷ بامداد تا ۹ شب حتا مجاز به دراز کشیدن نیز نبودند. به گوش رسیدن صدای قاشق در هنگام خوردن غذا، صدای سرفه، صدای شکستن مفاصل انگشتان دست و هر حرکت و صدایی که حیات و زندگی را برای زندانیان نشسته در تابوت‌های مجاور تداعی می‌کرد، شکستن قوانین "قیامت" بود و شکنجه‌های مضاف دیگری را به همراه داشت. پخش صدای بلند و مداوم قرآن، نوحه‌های سینه‌زنی و مصاحبه‌های زندانیان در هم شکسته از بلندگوهای محوطه‌ی قیامت همراه با صدای شلاق و شکنجه‌ی زندانیان توسط زندانبانان، جهنم و "قیامت"ی بود از ماه‌ها شکنجه و "ایزولاسیون" که زندانیان دردمند را در خود می‌بلعید. شکستن، از دست دادن حس زمان، روان‌پریشی و به مرز جنون و دیوانگی رسیدن تعدادی از زندانیان نشسته در تابوت، حاصل شکنجه‌ی قرون وسطایی "قیامت" جمهوری اسلامی ایران آنهم در آستانه‌ی ورود به قرن ۲۱ میلادی بوده است.

اینجا

در این دخمه نمرود سیاه

زنان و مردانی نشسته اند بی هیچ کلام

در پس گذشت ماه‌های دراز.

اینجا

زنان و مردانی نشسته اند بی هیچ حرکتی

در پس گذشت روزهای بلند

گوئی بدانسان
که کوه های سربلند
به هیات انسان در آمده اند.

از نیمه‌ی دوم سال ۶۳ سیاست عریان مشیت آهنین سرکوب، شکنجه و فشار برای زندانیان محکوم و حکم گرفته در زندان‌های مرکز به ظاهر رنگ می‌بازد. توابع کم‌کم قامت‌شان خمیده می‌شود و از متن اقتدار سرکوب به حاشیه زندان رانده می‌شوند. سالی که مردان نقاب بر چهره‌ی سیاست شکست خورده‌ی مشیت آهنین، در پوشش لباس نارنجی با سبدهای هویج در دست، هدایت زندان را بدست گرفتند.

سال ۶۴: سال توازن قوا برای زندانیان. سال التیام یافتن از زخم‌های فشار، سرکوب، شکنجه و اعدام‌های گسترده‌ی سال‌های سپری شده. سال شکفتن دوباره زندانیان. سال دوباره رسیدن همگانی به اعتماد بنفس سرکوب شده. سال آزادی تعدادی از زندانیان.

سال ۶۵: سال شروع پیشروی زندانیان برای رسیدن به جایگاه و خواستگاه زندانی سیاسی. سال فرو ریختن اقتدار زندانبانان. سال شکفتن دوباره اعتماد بنفس خانواده‌های زندانیان. سال هم‌زمانی و هم‌بستگی بیشتر خانواده‌ها و زندانیان سیاسی برای حرکت کردن و گرفتن حقوق انسانیشان. سال مطالعه و تشکل زندانیان برای زندگی انسانی‌تر در درون زندان.

سال ۶۶: سال گسترش روزافزون اقتدار زندانیان در مقابل زندانبانان. سال امید و هم‌بستگی خانواده‌ها در مقابل درب زندان‌ها. سالی که دیگر رییس زندان و زندانبانان قادر نبودند با ارباب و نیرنگ خانواده‌ها را بفریبند. سالی که خانواده‌ها به بچه‌های زندانی‌شان بیش از هر زمانی اعتماد می‌کردند و زندانیان نیز از این اعتماد در درون زندان جان می‌گرفتند. سال گسترش یافتن هویت زندانیان سیاسی بدان امید که:

بوسه بر بوسه ز نیم روی مه یاران را
اشک در اشک بشوئیم غبار غم این دوران را
شعله در شعله کشیم کاخ ستمکاران را
خانه در خانه گل خنده نشاتیم همه ایران را
دل بی تاب به شادی بنشین و به طرب
که نویدش سر هر کوی و گذر می آید.

سال ۶۷: سالی که دوباره "زنگ بزرگ خون به صدا درآمد".

پس از هشت سال جنگ ویرانگر، جمهوری اسلامی در ۲۷ تیرماه ۶۷ با پذیرش قطعنامه‌ی ۵۹۸ سازمان ملل پایان جنگ را اعلام می‌دارد. درشامگاه ۲۹ تیرماه خمینی بر صفحه‌ی تلویزیون ظاهر می‌گردد و "جام شوکران" را سرمی‌کشد. روز ۳ مرداد عملیات "فروغ جاویدان" مجاهدین خلق به کمک نیروهای عراقی برای ورود به خاک ایران آغاز می‌گردد. عملیات مجاهدین در مرزهای غربی کشور و پیشروی آنان تا نزدیکی قصرشیرین چنان سریع و گسترده بود که رژیم را به تکاپو وا داشته بود. شامگاه ۵ مرداد سران جمهوری اسلامی تحت عنوان عملیات "مرصاد" خبر شکست مجاهدین و پیروزی خود را اعلام کردند. روز هفت مرداد ماه موسوی اردبیلی رییس دیوان عالی کشور در خطبه‌های نماز جمعه دانشگاه تهران به بهانه حمله‌ی مجاهدین به مرزهای غربی کشور، در اقدامی تلافی جویانه خواهان اعدام زندانیان سیاسی ایران می‌گردد. و بدینسان به فرمان مستقیم خمینی و تصمیم تمامی سران جمهوری اسلامی ایران، نمایندگان اطلاعات، دادستانی و دادگاه‌های شهرهای سراسر کشور با همدستی بازجویان، مسئولان و دیگر گردانندگان زندان‌های جمهوری اسلامی قتل عام هزاران زندانی سیاسی آغاز می‌شود.

با شروع قتل عام، ورود روزنامه به درون زندان‌ها تعطیل، شنیدن صدای رادیو از نگهبانی زندان قطع و تلویزیون‌ها از بندها خارج می‌گردند. هم‌زمان با اقدامات فوق به مدت دو ماه ملاقات زندانیان با خانواده‌هایشان نیز در زندان‌های سراسر کشور قطع می‌گردد. زندان و زندانیان در بی‌خبری مطلق و قرنطینه‌ی کامل قرار داده می‌شوند تا جنایت هولناک کشتار هزاران زندانی سیاسی در چهار دیواری بسته‌ی زندان‌های جمهوری اسلامی به دور از هرگونه درز خبر به

بیرون، در کوتاه‌ترین زمان ممکن صورت گیرد. دادگاه‌های دو دقیقه‌ای در محوطه‌ی زندان‌های سراسر کشور شروع به کار می‌شوند. گروه گروه از زندانیان که همگی دوران محکومیت خود را می‌گذرانند از بندها خارج می‌گردند. دقایقی بعد حلق‌آویز بر بالای دار جان می‌بازند.

قتل‌عام هزاران زندانی سیاسی در میان سکوتی که ایران را فرا گرفته بود به وقوع پیوست و در این میانه کشورهای اروپایی ذوق‌زده از پذیرش قطعنامه ۵۹۸ سازمان ملل توسط جمهوری اسلامی ایران، و پایان جنگ ایران و عراق، در فکر بستن قراردادهای کلان تجاری و نفتی و سودهای سرشار روزهای بعد از جنگ بودند. سودهایی که تا آنروز با صدور تمام عیار سلاح‌های جنگی به ایران و عراق بدست آوردند و اینک در شکل دیگری کیسه‌های خود را برای میلیاردها دلار دیگر گشوده بودند. و لذا با سکوت خود در مقابل جنایت هولناک کشتار جمعی هزاران زندانی سیاسی ایران، دست خمینی و دیگر رهبران جمهوری اسلامی ایران را برای عمل به چنین جنایتی باز گذاشتند.

جنایتی که عمق فاجعه آن بعد از گذشت هجده سال و نوشتارهای بسیار از آن روزهای مرگ و جنون، هنوز به صورت راز سر به مهر باقی مانده است. به راستی چرا؟

جنایت و کشتاری که در زندان‌های جمهوری اسلامی ایران در سال‌های ۶۰ تا ۶۳ به وقوع پیوست، چه به لحاظ کمیت و چه به لحاظ کیفیت به مراتب از کشتار زندانیان سیاسی در تابستان ۶۷ گسترده‌تر بوده است. اما چرا جتایت تابستان ۶۷ در ذهن و جان ما نقش پررنگ‌تری به خود گرفته است. و هر ساله در ماه‌های مرداد و شهریور برای یادمان زندانیان جان‌باخته‌ی تابستان ۶۷ به جنبش و تکاپو می‌افتیم.

جمهوری اسلامی ایران در سال‌های ۶۰ تا ۶۳ به بهانه‌ی "براندازی نظام" با تکیه بر قوانین قرون وسطایی خود تحت عناوین "مخاربه"، "منافق" و "ملحد" در سطحی گسترده‌تر از سال ۶۷ به شکنجه و کشتار مردم و نیروهای انقلابی دست زد. در این سال‌ها نیروهای سیاسی و انقلابی با استفاده از حق مشروع خود برای مبارزه با رژیم ارتجاعی ایران در مقابل آن صف‌آرایی کرده بودند. از اینرو رژیم با تبلیغات گسترده و شبانه روزی توانسته بود در جهت محق نشان دادن خود برای اعدام مبارزین، بخشی از اذهان داخل کشور و کشورهای دیگر را به طرف خود بکشاند. از طرف دیگر نیروهای مبارز و سیاسی از آنجا که در مبارزه‌ای مستقیم با رژیم قرار داشتند، بدون اینکه خود بخواهند به لحاظ روحی اعدام را پذیرفته و خود را برای مواجه شدن با آن آماده می‌کردند. در یک جمله مبارزه‌ای رو در رو و آشکار بین نیروهای انقلابی و رژیم در درون جامعه جریان داشت. و رژیم نیز تبلیغات خود را روی همین مبارزه مستقیم و رودر روی نیروهای انقلابی برای توجیه اعدام‌های گسترده‌ی افراد دستگیر شده متمرکز ساخته بود.

بخش وسیعی از کادرها، اعضا و هواداران سازمان‌های انقلابی در این سال‌ها در بیدادگاه‌های رژیم جمهوری اسلامی ایران اعدام و تعداد زیادی هم در چهارچوب قوانین ارتجاعی و قرون وسطایی آن با حکم‌های سنگین دادگاه‌های انقلاب به زندان محکوم شدند. حکم‌هایی که با هیچ معیار انسانی و قوانین بین‌المللی انطباق نداشت. حال زندانیانی که در چنین دادگاه‌هایی محاکمه شده و حکم زندان گرفته بودند، اگر خود این احکام را نپذیرفته باشند کاملاً منطقی خواهد بود. اگر سازمان‌های سیاسی، مجامع بین‌المللی و حقوق بشر معترض این دادگاه‌ها و احکام صادره از طرف آن‌ها باشند، امری طبیعی و قابل فهم خواهد بود. و در این میان فقط جمهوری اسلامی ایران است که مدعی صحت عمل دادگاه‌های اسلامی خود و احکام صادره‌ی آن بوده است. بنابراین ابتدایی‌ترین چیزی که در ذهن هر انسانی می‌نشیند، این است که جمهوری اسلامی ایران به احکام دادگاه‌های خود پایبند باشد.

آنچه جنایت کشتار هزاران زندانی سیاسی ایران در مرداد و شهریورماه ۶۷ را از جنایت‌ها و قتل‌عام‌های دیگر برجسته‌تر می‌کند و حس همدردی بیشتری را در وجود انسان‌های آگاه، محافل و مجامع بین‌المللی بر می‌انگیزد، مظلومیت این زندانیان جان‌باخته است. زندانیانی که دوران محکومیت خود را می‌گذرانند. تا جایی که خود سران جمهوری اسلامی ایران نیز بر این نکته آگاهی دارند و بر ماهیت جنایتکارانه‌ی اقدام خود واقف هستند. رهبران جمهوری اسلامی ایران که به کشتار و اعدام‌های سال‌های ۶۰ و ۶۱ افتخار و اسامی اعدام‌شدگان روزانه تا سیصد نفر نیز اعلام می‌کردند، با آگاهی بر ماهیت اقدام ضد انسانی خود، در

تابستان ۶۷ زندان و ایران را به قرنطینه‌ی کامل تبدیل کردند تا هیچ خبری از کشتار زندانیان به بیرون درز نکند. تا جایی که پس از گذشت هجده سال هنوز پرداختن و وارد شدن به کشتار زندانیان سیاسی تابستان ۶۷، در داخل ایران برای سران رژیم جمهوری اسلامی جزء خطوط قرمز محسوب می‌شود.

اگر چه کشتار هزاران زندانی سیاسی در تابستان ۶۷ به لحاظ ماهیت جنایت و نوع کشتار آن، دومین تجربه‌ی جمهوری اسلامی بوده است. اما به لحاظ کمیت و گستردگی کشتار به فاجعه‌ای ملی تبدیل شده و ابعاد جهانی به خود گرفته است.

نخستین تجربه از این دست در روز ۳۱ خرداد شصت به وقوع پیوست. پس از شروع عملیات مسلحانه در سی خرداد، فردای آن روز جمهوری اسلامی در یک اقدام تلافی جویانه نزدیک به چهل نفر از زندانیان سیاسی را که در اسارت خود داشت اعدام کرد. اگر چه رژیم در آنروز علناً اقدام جنایتکارانه‌ی خود را اعلام کرد. اما با توجه به تعداد اندک زندانیان موجود در زندان و موقعیت آنروز جمهوری اسلامی، کشتار زندانیان در روز ۳۱ خرداد ۶۰ با کشتار زندانیان در تابستان ۶۷ که به بهانه‌ی حمله‌ی سازمان مجاهدین به مرزهای غربی کشور صورت گرفت از ماهیت جنایتکارانه‌ی یکسانی برخوردار بوده است.

مردم ایران در این سالها افت و خیزها و حوادث دردناک زیادی را پشت سر گذاشته‌اند. محروم شدن از آزادی و ابتدایی‌ترین حقوق انسانی همراه با فشار، سرکوب، کشتار و جنایتی که این سالها بر مردم ایران رفت، نام جمهوری اسلامی ایران را در ردیف یکی از تبه‌کارترین رژیمهای تاریخ معاصر ثبت کرده است. در سکوت بر جای مانده از مرداد و شهریور ۶۷، تنها صدای زخمی ایران بود که مادرانه با گیسوان پریشان در باد بر فراز نعش عزیزانش به شروه‌های بلند آواز می‌خواند:

وای بر من
چه بی‌قرار می‌سوزد این تن من
از لهیب تند فاجعه
از لحظه‌های تب‌آلود اشک و آتش و خون
در آن تابستان
شهریور
مردادماه جنون.
وقتی هزار هزار پسران و دخترکانم
بر سر دار شدند
و بادبادک‌های انسانی
با دست‌های جهالت
بر فراز سرم به جنبش در آمدند.

من سوختم در شعله‌های جنون
من گر گرفته‌تم از ازدهای فسون
در جنگل و رود جای جای گستره‌ام
می‌سوزم از لحظه‌های تب‌آلود
اشک و آتش و خون
وا...ی بر من
وای بر من
با که بگویم
بر من چه رفته است
در این سالهای جنون؟

توضیح!

در مقاله "نگاهی کوتاه از زمستان ۵۷ تا کشتار تابستان ۶۷" دو اشتباه وجود دارد. با پوزش از خوانندگان مقاله و سپاس از آقای ایرج مصداقی برای یادآوری آنها، بدین وسیله نکات فوق اصلاح می‌گردد.

۱) بنی صدر در بهمن ۵۸ به ریاست جمهوری انتخاب شد. لذا سخنرانی بنی صدر در مورد یورش به کردستان و گفتن جمله معروف " تا پایان سرکوبی مردم کردستان، پوتین‌هایش را از پا بیرون نخواهد آورد" در حمله و کشتار دوم جمهوری اسلامی به کردستان در تابستان ۵۹ بوده است نه در حمله اول جمهوری اسلامی در مرداد ماه ۵۸ که در مقاله قید شده است.

۲) محمد رضا سعادت‌ی از کادر های برجسته مجاهدین در ۵ مرداد ۶۰ توسط جمهوری اسلامی اعدام گردیده نه در اولین سری کشتار زندانیان سیاسی در ۳۱ خرداد ۶۰ که در مقاله فوق نوشته شده است.

۲۸ / ۰۷ / ۲۰۰۶